



صحبت کردن درباره‌ی سوریه

جنگ‌های داخلی تکانه‌ی خاص خود را ایجاد می‌کنند. آن‌ها مراحل مختلفی را طی می‌کنند و رهبران و جنگ‌سالاران متفاوتی پدید می‌آورند. جنگ داخلی لبنان امکان مقایسه‌ی آکادمیک خوبی با جنگ کنونی سوریه فراهم می‌آورد، از آن جهت که [در این جنگ نیز] کنش‌گران داخلی و خارجی درگیر هستند و اسلحه و جنگجو به داخل کشور سرازیر می‌شود. پویایی جنگ در هر دو کشور به راه‌اندازی یا خلق منظومه‌های جدیدی از سلاح، پول، و منافع در جبهه‌ها کمک کرد، مجموعه‌هایی که به منفعت اکثر کسانی که در هر یک از دو طرف می‌زیستند چندان ارتباطی نداشتند. اما مشابهت‌ها در همین جا پایان می‌یابد. جهت‌گیری ایدئولوژیک جناح‌های متخاصم در جنگ داخلی لبنان اساساً با جنگ کنونی سوریه تفاوت دارند، به خصوص از این نظر که هیچ جناح چپ‌گرایی در میان گروه‌های متخاصم اصلی وجود ندارد. مخاطرات جنگ سوریه بالا هستند. فراسوی شمار عظیم کشته‌شدگان، اکثر جمعیت سوریه تحت محاصره‌اند، آواره شده‌اند یا در معرض تهدید تفنگ و بمب زندگی می‌کنند. آنان هستند که نهایتاً باید در آنچه از سوریه باقی می‌ماند زندگی کنند. برای ایالات متحده و روسیه در رقابت منطقه‌ای و جهانی آن‌ها نیز مخاطرات بالایی – گرچه با پیامدهای بسیار متفاوت – وجود دارد. علی‌رغم تمام این‌ها، این‌جا در ایالات متحده، یا حتی در دنیای عرب زبان، صحبت کردن راجع به سوریه شدیداً محدود است.

می‌توان بدون اغراق تأیید کرد که صحبت آزادانه درباره‌ی سوریه در مطبوعات اصلی غربی یا عرب‌زبان ممکن نیست: مجموعه‌ای از دگم‌های بیانی تحمیل می‌شوند که بحث را به غایت محدود می‌کنند. یک اجماع سفت‌وسخت توسط حکومت‌های غربی و رژیم‌های عربی برقرار شده است. یک‌شکلی پوشش رسانه‌های جریان اصلی غرب از جنگ سوریه در یک‌جانبه بودنش شوکه‌کننده است، و در

مقایسه با پوشش اشغال اسرائیل (حداقل در رسانه‌های اروپا)، فضای کم‌تری برای مخالفت باقی می‌گذارد (به غیر از مباحثات در مورد میزان مداخله‌ی کنونی یا آتی ایالات متحده). میزگردها و فیلم‌ها در مورد سوریه همان بحث‌ها و همان روایت‌ها را بازیابی می‌کنند. نقطه‌نظرهای دیگر به ندرت مجاز هستند، یا اصلاً مجال بروز نمی‌یابند: آن‌ها مغل منافع ایالات متحده یا خاندان سلطنتی سعودی تصور می‌شوند. اجماع پیرامون تصور جنگ سوریه، کلمه به کلمه در رسانه‌های گوناگون در غرب تکرار می‌شود. فقدان بحث در مورد سوریه هنگامی آزاردهنده است که پوشش برنامه‌ی تلویزیونی چپ‌گرای «اکنون دموکراسی»¹، نشریه دست راستی اکونومیست، و تشکیلات نیویورک تایمز از جنگ سوریه تقریباً یکسان به نظر می‌رسند. آن‌ها حتی از «نخبگان» یکسانی نقل قول می‌کنند. پاتریک کاکبرن، از مجله بریتانیایی *این‌دیندنت*، شاید تنها ژورنالیست غربی باشد که روایت مسلط را به چالش می‌کشد. «حامیان انقلاب سوریه» مدام به او به عنوان هوادار رژیم اسد حمله می‌کنند.

تحلیل یک خط‌مشی یک‌جانبه در بازنده‌های جنگ سوریه مسئله‌ی جدیدی نیست. ایالات متحده همیشه سیاست مشابهی را در مورد اسرائیل پیگیری کرده‌است. با این حال، در مورد اخیر، حداقل رسانه‌های اروپایی (تا حدی) میزانی از استقلال از موضع جنگ طلبانه‌ی یک‌سویه‌ی ایالات متحده را مجاز می‌شمردند. با این حال، در مورد سوریه چنین مخالفت‌هایی مجاز نیستند. حکومت‌ها و سردبیران در تحلیل این خط یک‌جانبه تنها نیستند. بسیاری در رسانه‌های اجتماعی نیز به این تلاش ملحق شده‌اند تا روایت مسلط را تحلیل کنند - گریم با انگیزه‌هایی متفاوت. برای برخی ساکنین ایالات متحده - چه برسد به هر یک از کشورهای حاشیه خلیج فارس - آسان نیست که نقطه‌نظری را بیان کنند که با شورشیان سوریه مخالف باشد. باید درباره‌ی این که تمام خبرنگاران غربی در بیروت و تمام کارشناسان در واشنگتن دی‌سی در مورد سوریه در توافق کامل هستند تأمل کنیم. حتی نگران‌کننده‌تر این است که بسیاری از صهیونیست‌های متعصب، در حالی که ادعا می‌کنند که بیش از همه نگران مردم سوریه هستند، از این اجماع حمایت می‌کنند - اگر نگوئیم آن را می‌سازند. تنها تفاوت عقیده‌ای که وجود دارد محدود است به انواع حمایت نظامی که باید به شورشیان در سوریه داده شود، میزان مداخله نظامی، و چشم‌انداز عملیات‌های مخفی و آشکار ایالات متحده. هر بحثی که وجود داشته باشد بر سر این است که ایالات متحده چه وقت و چه میزان باید در سوریه مداخله کند.

در دنیای عرب‌زبان، انحصار تقریباً کامل رژیم‌های سعودی و قطری بر رسانه‌ها تضمین کرده‌است که تنها یک نقطه نظر، به بیان فنی و قانونی، مجاز باشد - درست همان طور که رژیم سوریه و رسانه‌های آن فقط به یک نقطه نظر اجازه ابراز شدن می‌دهند. اما واقعیت این است که تمام رسانه‌های غربی (جریان اصلی و همچنین رسانه‌های پیش‌رو - آلترناتیو مانند *اکنون دموکراسی* یا *ملت*) اکنون لفاظی رسانه‌های تحت مالکیت خاندان سلطنتی سعودی را بازتاب می‌دهند (و اغلب کلمه به کلمه باز تولید می‌کنند). اکثریت در اجتماع آکادمیک پیش‌رو (هم در مطالعات خاورمیانه و هم خارج از آن) یا در مورد سوریه ساکت بوده‌اند یا اساساً از موضع مسلط در مورد جنگ تبعیت کرده‌اند. این پویایی چیز زیادی در مورد اجماع فاش می‌کند: فقط یک طرف وجود دارد که باید در پوشش رسانه‌ای بازنمایی شود. واضح است که منظور ما از «طرف»، نه جناح‌های متعدد درون میدان جنگ، بلکه جناح‌های پر شمار تحلیل جنگ است. همانند تمام مداخلات خارجی در خاورمیانه، ایالات متحده وضعیت را با توسل به تبلیغات خام (و گران‌قیمت) برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی در ایالات متحده و خارج صورت بندی می‌کند. ایالات متحده و بریتانیا، شرکت‌های روابط عمومی بریتانیا و ایالات

¹ Democracy Now

متحده را استخدام می‌کنند که به هماهنگی میان حکومت‌های غربی و عرب‌زبان کمک کنند تا پیام یک کاسه گردد و نکات اصلی تثبیت شوند. مرکز رسانه‌ای ایالات متحده در دویبی یکی از سویه‌های کمتر مطالعه یا تحلیل شده‌ی سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه است: چیز کمی در مورد کارهای داخلی آن معلوم است. اما هم‌یاری در میان رسانه‌های غربی و رسانه‌های نفت و گاز عربی بیش از آن بدیهی است که بتوان نادیده‌اش گرفت. به علاوه، من از طریق مدیر کل سابق الجزیره می‌دانم که دولت ایالات متحده یک نقد هفتگی مفصل - همراه با پیشنهادات - برای ادارات الجزیره در دوحه تهیه می‌کند که در آن به پوشش منطقه‌ای این شبکه پرداخته می‌شود. اگر نقش سازمان‌های امدادسانی و حقوق بشر غربی را - که در مورد مسئله‌ی سوریه، از چارچوب استانداردها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایالات متحده منحرف نمی‌شوند - نیز لحاظ کنیم، آنگاه ماهیت این اجماع فراگیر به طور کامل قابل درک می‌شود. یک مثال برجسته کن راث، رئیس دیدبان حقوق بشر، است که از طریق حساب توئیترش روسیه را هم زمان عامل بمباران شرق و غرب حلب دانست! البته ایالات متحده از چنین انتقاداتی مصون است: در حالی که می‌توان روسیه را برای جنایات جنگی هم خودش و هم شورشیان مسئول قلمداد کرد، نقش ایالات متحده در تأمین مالی، تسلیح، و آموزش برخی از گروه‌های شورشی که شهروندان را در مناطق تحت کنترل رژیم بمباران کرده‌اند هیچ‌کجا مورد انتقاد واقع نمی‌شود.

دیدگاه مردم سوریه نسبت به آنچه در روایت‌های رسانه‌های مسلط خلیج فارس و غرب تلویحاً نشان داده می‌شود پیچیده‌تر است. کسانی در سوریه هستند که برای وضعیت کنونی، شورشیان سوری را مسئول - یا بیش از رژیم سوریه مقصر - قلمداد می‌کنند. صرف نظر از این که رژیم‌های حاشیه‌ی خلیج فارس یا دول غربی دوست داشته باشند یا نه، چنین نقطه‌نظراتی در میان سوری‌ها وجود دارد. با این حال، چنین دیدگاهی عملاً از رسانه‌های غربی و از مباحثات عمومی درباره‌ی سوریه در غرب غایب هستند - علی‌رغم استناد دائم به «مردم سوریه». تنها استثنا کلیساهای مسیحی سوری مستقر در امریکا بوده‌اند، که نسبت به سایر گروه‌های عرب از اعتماد عمومی بیش‌تری برخوردار هستند (پوششی که نتیجه‌ی جهت‌گیری فرقه‌گرایانه‌ی سیاست خارجی غربی است). چنین گروه‌هایی جانب رژیم را گرفته‌اند یا صدایشان علیه شورشیان سوری کاملاً بلند بوده است. بنابراین، یکی از معدود بیان‌های عمومی مخالفت با شورشیان سوری توسط گروه‌های مسیحی سوری در پنسیلوانیا سامان یافت (و با فریاد و فحاشی از طرف «نخبگان» سوریه در واشنگتن مواجه شد).

پذیرش یا مدارای اندکی برای دیدگاه‌هایی که با تمام شورشیان سوری مخالفند وجود دارد. با این حال چنین دیدگاه‌هایی، حتی در میان سوری‌های ساکن ایالات متحده - صرف نظر از فرقه یا قومیت - وجود دارند. چنین صداهاهایی فقط در حواشی بحث ثبت می‌شوند، و زیاد توسط رسانه‌ها مطرح نمی‌گردند. با این وجود در پوشش رسانه‌ای غربی از سوریه، تقریباً تمام نوشته‌ها چنان تولید می‌شوند که گویی نماینده‌ی تمامیت مردم سوریه هستند. لیزیلی، خبرنگار واشنگتن پست مستقر در بیروت، دیدگاه‌هایش را در توئیتر منتشر می‌کند و آن‌ها را به «مردم سوریه» نسبت می‌دهد. واضح است که حساب‌های توئیتری پرشمار منتسب به افراد ظاهراً سوری وجود دارد که از مناطق تحت کنترل شورشیان به انگلیسی بی‌نقص می‌نویسند تا ثابت کنند که تمام سوری‌ها حامی شورشیان و پذیرای مداخله‌ی غرب هستند.

رویاروی این اجماع متصلب و حمایت نهادی از آن، بحث‌های واقعی اندکی را که در غرب در مورد سوریه جریان دارند سرکوب می‌گرداند. اخیراً برخی حامیان شورشیان سوری در ایالات متحده علناً به قهرمانان برجسته‌ی نهضت فلسطین اعلان جنگ کرده‌اند، و

به غلط آن‌ها را به حمایت از رژیم اسد متهم می‌نمایند. متأسفانه، گفتمان حامیان شورشیان سوری در غرب و خاورمیانه چنین است: هر گونه خصومت، مخالفت یا نقد شورشیان سوری به طور خودکار (و در اکثر موارد به اشتباه) با حمایت از رژیم اسد درمی‌آمیزد (درست همان طور که رژیم اسد به طور خودکار هر گونه مخالفت با حاکمیت خویش را با برچسب حمایت از منافع امپریالیستی رد کرده و بدنام می‌سازد). طعنه‌آمیز است که شورشیان سوری (که هنوز قدرت را قبضه نکرده‌اند) به همان تاکتیک‌های سلطه‌ی رژیم اسد متوسل می‌شوند. برخی شورشیان سوری در واقع به همان تکنیک‌های شکنجه رژیم علیه زندانیان‌شان متوسل شده‌اند (برای مثال دولاب). آن‌ها هم‌چنین به سوی تظاهرکنندگان مخالف با اعمال و سیاست‌های آنان شلیک می‌کنند. اما قصه در این جا تمام نمی‌شود؛ در واقع بخش مهم بحث هنوز باقی مانده است.

به نظر می‌رسد یک ارتباط لفظی (صرف نظر از نیت)، و در برخی موارد یک تبانی آشکار، میان مبارزات اخیر علیه قهرمانان نهضت فلسطین—که به نام حمایت از «انقلاب سوریه» به راه افتاده—و مبارزه‌ی صهیونیستی مستمر علیه حامیان فلسطین وجود دارد. سخنگویان مسلط «بحث» سوریه در غرب که صدایشان از همه بلندتر است در یکی از این دو گروه قرار می‌گیرند: روزنامه نگاران و دانشمندان که با بودجه‌ی [دولت‌های] خلیج در خروجی رسانه‌ها، مراکز و اتاق‌های فکر کار می‌کنند؛ یا صهیونیست‌ها که در میان اتاق‌های فکر واشنگتن پراکنده هستند، و سر بزنگاه می‌توانند فی‌الغور نخبگانی برای هر کشوری در خاورمیانه که اسرائیل در آن ذی‌نفع است (که در واقع یعنی تمام جهان عرب علاوه بر ایران و ترکیه) تولید کنند.

فقدان بحث در مورد سوریه هم‌چنین با تبلیغات رسمی که از حکومت ایالات متحده و رژیم‌های حاشیه‌ی خلیج فارس نشأت می‌گیرند تشدید می‌شود. در سال 1990، ایالات متحده و رژیم‌های حاشیه خلیج فارس راه را برای جنگ ویرانگر با عراق از طریق کوهی از تبلیغات هموار کردند. امروز، ایالات متحده و رژیم‌های حاشیه خلیج فارس اصرار می‌کنند که تنها [روایت کردن] یک‌سویه از داستان سوریه مجاز است. به راستی، مطابق گفته آنان این داستان فقط یک‌سویه دارد. سازمان‌های حقوق بشر غربی به این تلاش کمک می‌کنند، و اسامی ظاهراً سوری (یا سازمان‌ها و دکان‌های سیاسی) از طرف رژیم‌های حاشیه خلیج فارس، ایالات متحده یا کشورهای اروپایی حمایت و تأمین می‌شوند تا وانمود کنند که گروه‌های ناظر عینی و بی‌طرفی هستند که می‌توانند داستان جنگ سوریه را بدون تعصب و بدون ابهام بازگو کنند. در دهه‌های اخیر، ایالات متحده از خلال بازیافت دیدگاه کژدیسه‌ی خود به دنیا از طریق NGOهای محلی و مجموعه‌های گوناگونی که خلق می‌کند، بودجه می‌دهد و سپس وانمود می‌کند که برای اطلاعات به آن‌ها متکی است، در استتار تبلیغات و دروغ‌هایش مهارت بیش‌تری کسب کرده است. بدین ترتیب، NGOهای متعدد در سراسر دنیای عرب تکثیر شده‌اند و به انتشار پیام «صلح» (آن گونه که توسط ایالات متحده تعریف می‌شود) و پیام بازار آزاد اختصاص یافته‌اند.

تعداد زیادی از دکان‌های رسانه‌ای و سازمان‌های جامعه مدنی سوری در تبعید وجود دارند که توسط ایالات متحده، عربستان سعودی، قطر یا ترکیه تأمین مالی می‌شوند. با این وجود این دکان‌ها و سازمان‌ها به شکل گسترده‌ای سوری تصور می‌شوند، در حالی که افراد و گروه‌هایی که با روایت رسمی ایالات متحده همراه نمی‌شوند حتی به عنوان بخشی از مردم سوریه نیز به رسمیت شناخته نمی‌شوند. دیدبان حقوق بشر سوریه در لندن مستقر است و با این وجود رئیس آن بیانیه‌های مطبوعاتی صادر می‌کند که در آن‌ها مدعی می‌شود که قادر است (از راه دور) وقوع حملات شیمیایی توسط رژیم سوریه را مستند سازد. هم‌چنین، سازمان‌های حقوق بشر غربی اغلب پوشش فراهم می‌کنند و به سازمان‌های محلی که طوطی‌وار استانداردها و سیاست‌های غربی را تکرار می‌کنند مشروعیت می‌بخشند.

بدین ترتیب، کنت راث، مدیر دیدبان حقوق بشر، همیشه در مورد بمباران شهروندان توسط روسیه و رژیم سوریه به عنوان جنایات جنگی توییت می‌کند، اما هرگز از چنین الفاظی برای توصیف اعمال ایالات متحده، عربستان سعودی و اسرائیل استفاده نمی‌نماید. یک اضطرار برای مسئله‌ی سوریه وجود دارد. در میان حامیان شورشیان سوریه در غرب، برخی تهدید ایالات متحده را اندک جلوه می‌دهند و اصرار دارند که باید بر تهدید روسیه متمرکز شویم. به راستی در سوریه تهدید روسیه و خشونت شدید این دولت اهمیت دارد. اما این بدان معنا نیست که هم‌دستی ایالات متحده در خلق وضعیت و تهدید ایالات متحده به حتی بدتر کردن امور -اهمیت ندارد که بسیاری نمی‌توانند بدتر شدن آن را تصور کنند- واقعیت ندارد. ایالات متحده از گذشته، و حتی قبل از فوران قیام در سال 2011، به شدت در سوریه دخیل بوده است. بحث بر سر برنامه‌های ممکن ایالات متحده برای تشدید تضاد و برای تداوم رنج مردم سوریه است. درست همان‌طور که روسیه موجب مرگ و جراحت شهروندان در سوریه می‌شود، ایالات متحده و متحدان آن نیز موجب مرگ و جراحت شهروندان سوریه می‌شوند. همین هفته‌ی گذشته، واشنگتن پست داستان کوتاهی چاپ کرد که در آن تقریباً به شکلی گذرا گفته می‌شد که از زمان آغاز نبرد موصل، بمباران ایالات متحده «بیش از 80 شهروند» را کشته است. مادام که دشمنان اسرائیل منحرف و حواس‌شان پرت می‌شود، اسرائیل و ایالات متحده خشنود هستند.

در جنگ سوریه چه کسی چپ و چه کسی راست است؟

در بسیاری از سازمان‌های چپ‌گرای غرب و هم‌چنین دنیای عرب‌زبان بحث سوریه به نوعی مرکزیت پیدا کرده است. وحشیانه بودن این جنگ و دخالت بسیاری از کشورهای خارجی بر اهمیت مسئله افزوده است. دولت‌های غربی و حاشیه‌ی خلیج فارس میلیاردها دلار در کمپین‌های تبلیغاتی خرج کرده‌اند -نگاهی به خروجی برخی رسانه‌های بزرگ این موضوع را به روشنی نشان می‌دهد. برخی از بیانات گروه‌های شورشی سوریه به گونه‌ای هستند که گویا از انگلیسی ترجمه شده‌اند، و نخست توسط شرکت‌های روابط عمومی در «کی استریت»^۲ در واشنگتن پیش‌نویس شده‌اند. برای مثال، بعد از این که ویدئویی از گروه شورشی نورالدین الزنکی، که در گذشته تسلیحات و بودجه از ایالات متحده دریافت می‌کرد، در حال بریدن سر یک کودک فلسطینی پخش شد، این گروه بیانیه‌ای صادر کرد که خیلی با دقت نوشته شده و جلا یافته بود. این بیانیه تمامی نشانه‌های یک شرکت مشاور آمریکایی را داشت. گروه‌های شورشی سوریه اغلب بیانیه‌های روابط عمومی هم به انگلیسی و هم به عربی صادر می‌کنند - فقط برای این که مطمئن شوند پیام آن‌ها به دریافت‌کنندگان می‌رسد. به طور مشابه، ائتلاف روسیه-ایران نیز پول زیادی خرج کرده (گرچه این پول در مقایسه با بودجه‌ی تبلیغاتی ایالات متحده و متحدین آن در شورای همکاری خلیج فارس ناچیز بوده است) و سخت تلاش می‌کند تا کمپین خود را از منظری استراتژیک -و حتی آخرالزمانی- عرضه کند. حزب‌الله، که در طول سال‌ها در معرض بمب‌های «جنگ با ترور» آمریکایی-اسرائیلی بوده است، خودش به یک «جنگ با ترور»^۳ کشانده شده است که در سوریه در آن مشارکت می‌کند. روشن نیست که حزب‌الله از پیامدهای سیاسی و قانونی دخالت در مبارزه‌ای که تابلوی «جنگ با ترور» را دارد آگاه است یا نه، مخصوصاً با توجه به این که این حزب یکی از نخستین گروه‌هایی بود که شعار «جنگ با ترور» علیه آن سر داده شد. اما شکی نیست که ائتلاف غربی-خلیجی (که همیشه شامل اسرائیل به عنوان یک عضو مرکزی غیرعلنی می‌شود) سوریه را یک گره بسیار مهم در استراتژی جهانی و سیاست

² K Street

³ war on terror

خارجی خویش قلمداد کرده است. ایالات متحده در استقرار یک نظم عربی بسته که در آن تمام رژیم‌ها به عربستان سعودی اقتدا می‌کنند زیرکانه عمل کرده است. هماهنگی و فعالیت مشترک ایالات متحده-عربستان سعودی در منطقه هرگز به بزرگی یا شدت امروز نبوده است. همین که ایالت متحده و کشورهای حاشیه خلیج فارس یک رژیم دست‌نشانده در سوریه بر روی کار بیاورند، سفر کمپ دیوید انورالسادات کامل می‌شود.

با توجه به حاشیه‌نشینی چپ در میدان سیاسی وسیع‌تر هم در غرب و هم در دنیای عرب‌زبان، کانون توجه چپ -یعنی هدف آن- در مورد سوریه نامشخص است. روشن است که تمام استدلال‌ات توسط حامیان شورشیان سوریه ترتیب داده شده بودند تا گروه‌ها و افرادی را که -علی‌رغم ادعای بازیگرانی چون رسانه‌ی شاهدگان سعودی یا تبلیغات‌چی‌های رژیم سوریه- اعتبار واقعی دارند بی‌اعتبار سازند. جهان عرب در مورد مسئله‌ی سوریه یک‌صدا نیست: کسانی که ذهن فرقه‌گرایانه دارند یا جانب رژیم سوریه و متحدینش را گرفته‌اند یا جانب شورشیان سوریه را که تحت تسلط ایدئولوژی‌های اسلام‌گرا از گونه‌های مختلف هستند. گفتمان چپ‌گرا در مورد سوریه در دنیای عرب‌زبان به رژیم‌های حاشیه خلیج فارس یا رژیم ایران وابسته نیست -برخلاف گفتمان لیبرال که تقریباً به طور انحصاری توسط چپ‌گرایان سابق پیش کشیده می‌شود، که به راحتی خود را به عنوان چپ‌گرا به رسانه‌های چپ‌گرای غربی قالب می‌کنند تا با وجود مشارکت در جنبش‌ها و لفاظی‌های ضدچپ در دنیای عربی‌زبان، برای خود اعتبارنامه چپ‌گرایی کسب نمایند. چون این گفتمان مستقل است حملات بیش‌تری از جانب دست‌نشانده‌گان رژیم‌های حاشیه خلیج فارس جلب می‌کند. به منظور بحث در مورد مسئله سوریه و استدلال‌ات چپ‌گرایانه در مورد آن، باید از یک منظر چپ‌گرایانه به کنشگران گوناگون در سوریه پرداخت. این بررسی شامل توجه به اعتبارنامه‌های چپ‌گرایانه‌ی آن کنش‌گران نیز می‌شود. نه رژیم اسد نه گروه‌های شورشی سوریه ارتباط حتی دورادوری با چپ ندارند. بنابراین، درحالی که بحث بر «چپ و سوریه» متمرکز شده است، نزد جناح‌های متخاصم (هم در سطح محلی و هم در سطح بین‌المللی) تمایلات چپ‌گرایانه‌ی اندکی دیده می‌شود. در تونس و مصر، جریانات چپ فعالی وجود داشتند که در قیام آن کشورها نقش مهمی ایفا کردند. در سوریه به دلایل مختلف چنین نبوده است. برخی از این دلایل مختص به سوریه هستند و برخی خیر.

بگذارید با ائتلاف تحت سلطه‌ی ایالات متحده آغاز کنیم. ما به آسانی می‌توانیم هر ادعایی در مورد هویت‌ها یا منافع چپ‌گرایانه‌ی هر یک از اعضای آن را رد کنیم. ایالات متحده هرگز به چپ‌گرایان یا ملاحظات ترقی‌خواهانه اجازه نمی‌دهد که بر سیاست خارجی آن تأثیر بگذارند. این امر دقیقاً همان چیزی است که دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان را در سطح سیاست خارجی متحد می‌کند. ایالات متحده در سیاست خارجی‌اش دائماً از یک موضع راست‌گرا تبعیت می‌کند. باید خیلی به خودمان فشار بیاوریم که موردی از مداخله‌ی ایالات متحده را بیابیم که در آن این کشور جانب محافظه‌کاران، راست‌گرایان یا مرتجعین را نگرفته باشد. از جنگ داخلی لبنان تا جنگ عرب-اسرائیل، در جریان ستیزهای درون دنیای عرب، هم‌دلی «طبیعی» دولت ایالات متحده همیشه با محافظه‌کارترین یا مرتجع‌ترین دولت یا حزب است. در جنگ داخلی لبنان، ایالات متحده گردان‌های مرگ راست‌گرای فالانژها و متحدینشان را حمایت و تسلیح کرد. با خواندن اسناد ایالات متحده از این جنگ داخلی، که به تازگی علنی شده‌اند، از این که دیدگاه آمریکا درباره‌ی مرحله‌ی 1975-76 این جنگ تا این حد در قالب «چپ-علیه-راست» چارچوب بندی شده بود شوکه می‌شویم. نقش ایالات متحده با تعهد به حمایت و تسلیح شبه نظامیان راست‌گرا و طرفدار اسرائیل برای تضعیف چپ لبنان و فلسطین تشدید می‌شود.

در ستیز عرب-اسرائیل، ایالات متحده به کرات از حمایتش برای اسرائیل بهره برد تا جنگ جهانی اش با چپ را تقویت کند. هم چنین حقیقت دارد که در ستیزهای درون دنیای عرب زبان، ایالات متحده همواره محافظه کارترین و ارتجاعی ترین جناح در ستیز را ترجیح می داد. به علاوه، رژیم های حاشیه ی خلیج فارس برای مبارزه با چپ نه فقط در منطقه ی خلیج فارس، بلکه هم چنین در دنیا در سطح کلان، هماهنگی نزدیکی با ایالات متحده دارند. برای مثال، به دستور دولت ایالات متحده رژیم سعودی به جیب گروه های راست گرا در اروپا، افریقا و امریکای لاتین پول سرازیر می کرد. به تمام این دلایل، مداخله ی ایالات متحده در خاورمیانه دائماً اوضاع را بدتر می کند.

از حیث داشتن برنامه های ارتجاعی و محافظه کار، آنچه در مورد ایالات متحده گفته می شود راجع به متحدین اروپایی این کشور نیز صدق می کند. این کشورها نیز در سراسر دنیا جانب ایالات متحده و نمایندگان و شرکای راست گرایش را گرفته اند. مسلماً برخی متحدین اروپایی ایالات متحده ممکن است با اهداف ایالات متحده در امریکای لاتین همدل نبوده باشند. با این وجود چنین تفاوت هایی هرگز موجب گسست این کشورها از ایالات متحده نشد. تفاوت های اروپا با ایالات متحده، بیش از آن که ناشی از قرابت های بیش تر اروپا با نیروهای ترقی خواه در خاورمیانه باشد، به سود و رقابت مرتبط است. برای مثال، تضاد میان اروپای غربی و ایالات متحده در افریقا مربوط به رقابت استعماری است - به ویژه همچنان که ایالات متحده به شکل اساسی تری نفوذ شرکتی و نظامی خود در آفریقا را به ضرر منافع اروپای غربی گسترش می دهد.

در منطقه ی خاورمیانه، قدرت های اروپایی و کانادا همگی جانب ترجیحات سیاسی ایالات متحده - البته، اسرائیل - را گرفته اند. تفاوت های هر چند اندکی که پیش از 11 سپتامبر 2001 وجود داشتند در یک دهه و نیم اخیر بر باد رفته اند. سیاست خارجی کانادا در گذشته به نحو خوشایندی با سیاست خارجی ایالات متحده متفاوت بود. با این وجود، آراء کانادا در سازمان ملل کاملاً با سوابق ایالات متحده مشابه شده است، و کانادا بیش تر طرفدار اسرائیل شده است و اکنون - در دوران یک نخست وزیر لیبرال - از نظر ارزش صادرات دومین صادرکننده ی بزرگ تسلیحات به خاورمیانه است. اروپا احساسات اندکی متفاوت به نفع استقلال فلسطین در دهه 1970 ابراز کرد. با این وجود این قاره نیز به شکل فزاینده ای با ایالات متحده در مورد مسائل عرب-اسرائیل و در مورد خاورمیانه به طور کلی تر هم راستا شده است. بعد از این که فرانسه حمله ایالات متحده به عراق در سال 2003 را مورد انتقاد قرار داد، ژاک شیراک فوراً به مرمت تفاوت ها با ایالات متحده روی آورد. از آن زمان، هر دو کشور سیاست هایشان را در لبنان، و بعداً در سوریه، هماهنگ کرده اند.

برخی ممکن است اظهار کنند که احزاب لیبرال یا سوسیالیست بر برخی از دول اروپایی حاکم هستند. اما احزاب لیبرال و سوسیالیست را دیگر نمی توان در جناح چپ به شمار آورد (حتی با این فرض که قبلاً در جناح چپ قرار می گرفته اند)، به ویژه هنگامی که فارغ از سیاست داخلی، بحث بر سر روابط خارجی و سیاست های دفاعی باشد. در طول دهه ی 1990 و پس از آن، حزب کارگر بریتانیا دستورالعمل بیل کلینتون برای ارجحیت سنتریسم بر لیبرالیسم را اتخاذ کرد. دولت سوسیالیست کنونی فرانسه شاید یکی از مرتجع ترین دولت های غربی از منظر سیاست خاورمیانه باشد. در همین راستا، رابطه ی فرانسه - عربستان به سطوح بی سابقه ی همکاری در طول حاکمیت سوسیالیستی در فرانسه رسیده است. آنچه در حکومت های اروپایی «چپ» در نظر گرفته می شود اندکی از سنتریسم (اگر نه از راست گرایی) فاصله دارد. در دو دهه ی اخیر، مرکز ثقل سیاسی مشخصاً به طرف راست منتقل شده است. به بیان ساده، دنیای عرب

عرصه ای است که در آن تمایز میان چپ و راست در غرب بی‌معناست: ملاحظات امپریالیستی همچنان سیاست‌های غرب در منطقه خاورمیانه را تعیین می‌کنند و اتحاد آن‌ها با دولت اشغالی اسرائیل را محکم‌تر می‌نمایند. سیاست خارجی بریتانیا تحت زعامت یک دولت محافظه‌کار و یک دولت کارگری تفاوت اندکی پیدا می‌کند، درست همان‌طور که سیاست‌های فرانسه میان یک دولت سوسیالیستی و محافظه‌کار تغییر اندکی می‌کند.

رژیم‌های عرب همگی تحت مقوله‌ی مرتجع قرار می‌گیرند. با رهبری رژیم عربستان سعودی و پشتیبانی از نظم سیاسی موجود در جهان عرب، بحث در مورد این که مداخله‌ی دول عرب در سوریه یک کنش چپ است یا راست، به نفع مردم سوریه هست یا نه، و به چیزی ترقی‌خواهانه، دموکراتیک یا به لحاظ اجتماعی عادلانه منجر خواهد شد یا نه فایده‌ای ندارد. با این وجود، عربستان سعودی فقط نماینده‌ی نظم سیاسی موجود در جهان عرب نیست. پادشاه عربستان اساساً اکنون چیزی را که در غرب به عنوان اپوزیسیون سوری «میانه رو» و «سکولار» (خارجی) توصیف می‌شود هدایت می‌کند، یعنی ائتلاف ملی سوری (SNC) مخلوق ایالات متحده را. از این طریق، رژیم عربستان اکنون از نزدیک تیم مذاکره‌ی اپوزیسیون رسمی سوریه در ژنو را کنترل می‌کند. رهبری SNC نه تنها فاقد اعتبار نمایندگی در میان شورشیان سوریه است، همچنین میان متحدین رژیم‌های عربستان و قطر، و بخشی وفادار به حکومت ترکیه، تقسیم شده است. شایان توجه است که دولت ترکیه و رژیم قطر حامیان کلیدی اخوان المسلمین سوریه هستند، به ویژه بعد از آن که دیگر رژیم‌های عرب و خلیج با تأخیر به این سازمان اعلان جنگ کردند – علی‌رغم حمایت، میزبانی و تسلیح آن برای دهه‌ها [حسین شاه اردن در اوایل دهه 1980 اقرار کرد که دولت او از اپوزیسیون اخوان المسلمین در سوریه حمایت می‌کرد؛ فالانترهای لبنانی (کتعیب) که توسط اسرائیل مسلح می‌گشتند نیز به اخوان کمک می‌کردند].

8

وقتی نوبت شورشیان سوریه می‌شود، هیچ جریان چپ‌گرای قابل‌بحثی وجود ندارد. در ادامه این نکته را تشریح خواهم کرد. برای جبران نبود نیروهای چپ‌گرا، بسیاری از نشریات غربی چپ‌گرا به مصاحبه با «چپ‌گرایان سابق» متوسل شده‌اند، و آن‌ها را به عنوان چپ‌گرایان کنونی قالب می‌کنند. طنز ماجرا این است که این یک حقه قدیمی مورد استفاده‌ی راست‌گرایان در دنیای عرب‌زبان است. وقتی ائتلاف سوریه-عربستان میلیاردی را به عنوان نخست‌وزیر لبنان منصوب کرد، او فوراً دسته‌ای از چپ‌گرایان سابق را استخدام یا به اشکال گوناگون حمایت کرد تا برنامه‌ی خود برای خصوصی‌سازی و ریاضت اقتصادی را ترویج کرده و با زور جلو ببرد. برای مثال، حریری محمد الکیشلی (مردی که در نهضت‌های چپ‌گرای لبنان در دهه 1960 فعال بود) را به عنوان پیشقراول خود در سرکوب اتحادیه‌های کارگری در لبنان استخدام کرد. به علاوه، رهبر سابق کمونیست لبنان اکنون در پولیت‌بوروی^۴ «جنبش آینده»ی حریری بر مسند می‌نشیند.

چپ‌گرایان سابق در فرهنگ و سیاست جهان عرب یک پدیده هستند. آن‌ها تمایل دارند که ارتجاعی‌تر و ضدمقاومت‌تر از تمام جریان‌های سیاسی باشند. چپ‌گرایان سابق آن چیزی هستند که من و بسیاری از دیگران «لیبرال‌های عرب» می‌نامیم. این لفظ در دنیای عرب معنای بسیار متفاوتی نسبت به غرب دارد. برای مدتی، لفظ «لیبرال‌های عرب» اساساً کسانی را دربرمی‌گرفت که با کار کردن در خروجی‌های رسانه‌ای رژیم‌های خلیج فارس، به عنوان ابزار در خدمت این رژیم‌ها هستند. آن‌ها معمولاً در مخالفت با هر

⁴ politburo

گروهی که در برابر سلطه‌ی اسرائیل مقاومت می‌کند از همه جدی‌تر هستند (و البته در مورد اقتصاد سیاسی منطقه ساکت‌اند)^۵. چنین چپ‌گرایان سابقی عملاً گذشته‌ی چپ‌گرایانه خویش را طرد و محکوم کردند. با این وجود برخی از آنان وقتی در رسانه‌های غربی چپ‌گرا مورد مصاحبه قرار می‌گیرند هنوز به عنوان چپ‌گرا شناخته می‌شوند تا به شورشیان سوری مشروعیت بخشند یا اعتبارنامه چپ‌گرایی را - که کاملاً ناشایسته است - به آنان اعطا کنند. اینترسپت اخیراً با چهره اپوزیسیون سوریه، یاسین حاج صالح، مصاحبه کرد و او را به عنوان یک چپ‌گرا معرفی کرد، در حالی که خود صالح (به عربی) خودش را یک لیبرال معرفی می‌کند و مرتباً در نوشته‌هایش به چپ حمله می‌کند.

اگر به چشم انداز متنوع شورشیان سوری نگاه کنیم، هیچ گروه چپ‌گرای تشکل یافته‌ای در میان گروه‌های مسلح بااهمیت نمی‌یابیم، به استثنای احتمالی نیروهای کرد پ.ی.د در شمال (که به شکل طعنه‌آمیزی به عنوان یکی از محبوب‌ترین گروه‌های شورشی نزد کنگره امریکا ظاهر شده است). هیچ واحد یا گردانی در میان شورشیان سوریه وجود ندارد که به یادبود رخدادها یا چهره‌های چپ (غربی یا عرب) نام‌گذاری شده باشد. حتی ابراهیم حمیدی، روزنامه‌نگار طرفدار شورشیان که حوادث سوریه را برای *الحیات*، تریبون شاهزاده‌ی سعودی خالد بن سلطان، پوشش می‌دهد در یک مصاحبه با بصام حداد از جلدیه تصدیق کرد که «شورشیان میانه‌رو» بیشتر از ده تا پانزده درصد از تمام شورشیان سوری که او اسلام‌گرا یا «نزدیک به القاعده» می‌دانست نیستند. برای حمیدی، «شورشیان میانه‌رو» ارجاع به جناح‌های متخاصم گوناگون ارتش آزاد سوریه است. بیشتر این گروه‌ها در اعمال گوناگون قتل محلی و جنایات جنگی دخیل بوده‌اند. ممکن است که آن‌ها در طول خدمت‌شان در ارتش رژیم سوریه یا بعداً در طی مرحله «آزادسازی» و «انقلاب» در چنین افعالی شرکت کرده باشند. آن‌ها ممکن است اکنون ضد رژیم باشند، اما رفتارشان در مناطقی که کنترل می‌کنند علائم ترقی خواهانه یا چپ‌گرایانه نشان نمی‌دهد. آن‌ها هیچ ارتباطی با جناح چپ سازمان یافته یا هیچ برنامه چپ‌گرایی ندارند. تنها ارتباط سازمان یافته میان آن‌ها این است که به اشکال گوناگون تحت حمایت رژیم‌های راست‌گرای اردن، قطر، امارات متحده‌ی عربی، عربستان سعودی، ترکیه و ایالات متحده قرار دارند.

تقریباً سراسر چشم انداز شورشیان سوری باز نمود مجموعه‌ای از سیاست اسلام‌گرا - هم سلفی هم اخوان - با تعداد انگشت شماری از دسته‌های غیراسلام‌گرای ارتش آزاد سوریه است. هیچ یک از این گروه‌ها یک برنامه مترقی از منظر مسائل اجتماعی یا اقتصادی ندارند. آن‌ها فقط با موضع ضد رژیمشان با هم متحد می‌شوند، نه با اعمال یا اهداف چپ‌گرایانه، ترقی خواهانه یا دموکراتیک‌شان. گروه‌های سیاسی اسلام‌گرای گوناگون مستقر در دنیای عرب‌زبان شامل عناصر چپ‌گرا یا ترقی خواه نمی‌شوند. مسلماً، «النهضه» در تونس بعد از سرنگونی زین العابدین بن علی با ترقی خواهان ائتلاف کرده است، اما این ائتلاف تنها به پیروی از حامیان قطری‌اش که در جلب همسویی اقتصاد و سیاست خارجی کشورهای غربی، آن‌هم به نفع حفظ رژیم قدیمی (اگرچه با اشخاص جدید) انجام شده است (البته در مواردی خود اشخاص قدیمی باز گردانده شدند). به هر صورت این ائتلاف استثنایی تونسی به نفع نیروهای اسلام‌گرا بود و کار اندکی برای پیشرفت مسائل یا نهضت‌های ترقی خواه یا چپ‌گرا انجام داد. این بدان معنا نیست که اسلام‌گراها حق ندارند شورش کنند یا خواهان سرنگونی رژیم‌های ستمگر باشند. اما ادعای این که چنین گروه‌هایی - در مخالفتشان با صاحبان قدرت - نماینده‌ی هویت‌ها، منافع یا اصول چپ‌گرایانه هستند امر متفاوتی است.

^۵ چنان که خود مقاله در عوض پرداختن به اقتصاد سیاسی منطقه توجه خود را بر کشور اسرائیل متمرکز کرده است. م

بگذارید به اردوگاه دیگر روی بیاوریم. باید سخت تلاش کرد تا شواهدی از یک حضور یا برنامه چپ گرا در ائتلاف روسیه-ایران- حزب الله با رژیم سوریه یافت. رژیم ولادمیر پوتین در روسیه به هیچ وجه یک دولت چپ گرا نیست. علاوه بر فساد و نئولیبرالیسم، این رژیم با توجه اندک به ملاحظات عملی یا ایدئولوژیک، راغب است که با انشعابات سیاسی مختلف در خاورمیانه-یا جاهای دیگر در دنیا- ائتلاف کند. به بیان ساده، دولت روسیه را نمی توان چپ به شمار آورد، علی رغم تلاش های اخیر توسط حامیان در منطقه و جاهای دیگر برای اعطای اعتبارنامه پیشرو یا چپ گرا به پوتین که سزاوار [چنین ارزیابی هایی] نیست.

در رابطه با رژیم بشار اسد در سوریه، باید گفت که این رژیم باز نمود مرحله جدیدی در دگرگونی یعنی کشور است. حزب بعث وقتی در آغاز در سوریه و عراق به قدرت رسید، دارای یک برنامه مترقی (اما نه اجتماعی-اقتصادی) چپ گرایانه، و با این وجود تابع یک منطقی اقتدارگرایانه بود. یعنی ها یک سلسله از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مترزل را به اجرا گذاشتند. چنین سیاست هایی قطعاً در مقایسه با آن چه نظم قدیمی بازنمایی می کرد پیشرو بودند. اصلاحات ارضی، آموزش همگانی، و مراقبت های بهداشتی به فقرای کارگر شهری و روستایی کمک کرد و در عین حال منزلت زنان را ارتقا می بخشید. با این حال، تعهد به آن اقدامات و آثار آنان در طول سالها افول کرد و یک طبقه ی کاسب جدید (یعنی، دوستان و نزدیکان خانواده ی حاکم) به ظهور رسید: سرمایه داری بازار خودش را با مصونیت مجدداً تحکیم کرد (مسلماً این سرمایه داری در وهله ی اول نابود نشده بود). می توان گفت که رژیم حافظ الاسد نسبت به رژیم پیشین صلاح جدید، و رژیم بشارالاسد نسبت به رژیم پدرش کمتر مترقی بوده اند. اصلاحات شدیداً پرسروصدای بشار در اوایل حاکمیتش به نفع بخش کاسب جدید (وابسته به خانواده حاکم و طبقه ی فاسدی از مقامات) بود و جمعیت روستایی را بینوا ساخت. به علاوه، در یک تلاش برای آرام کردن رژیم های حاشیه خلیج فارس و برای تقویت مشروعیت رو به نقصانش، رژیم بشار کم تر سکولار شد، درست همان طور که رژیم حافظ الاسد نسبت به رژیم صلاح جدید پیش از وی کم تر سکولار شده بود. در تمامی مراحل، رژیم سوریه به ستم و خشونت متوسل شده - و هنوز می شود- تا حاکمیتش را ابقا کند. باید بیان کرد که رژیم سوریه (و این در مورد رژیم صدام حسین در عراق نیز صدق می کند) بدین خاطر که یک رژیم سکولار است با اسلام گرایان نمی جنگد. این رژیم با هر کسی که بر سر راهش بایستد یا اقتدار و مشروعیتش را به چالش بکشد مبارزه می کند، از جمله کمونیست ها و دیگر چپ گرایان. سرکوب بعث همیشه غیر تبعیض آمیز بوده است.

حزب بعث هم در سوریه و هم در عراق [هم زمان] از چپ استفاده می کرد و آن را سرکوب می نمود. در سوریه، حافظ اسد یک جبهه ی رسمی (مورد تأیید حکومت) خلق کرد که تعداد منتخبی از احزاب را به رسمیت می شناخت و در خود ادغام می کرد، از جمله کمونیست ها را. با این حال، کمونیست ها -مانند سایر اعضای این جبهه- فقط تا جایی آزادی عمل داشتند که سیاست های رژیم را تحسین کنند. چپ گرایان دیگر، مانند «حزب عمل کمونیستی»، که چنین نکردند، به شکل بی رحمانه ای توسط رژیم مورد آزار و تعقیب قرار گرفتند، همانند چیزی که بر سر اخوان المسلمین آمد.

تا جایی که به آن ها مربوط است، نه حزب الله نه نظام ایران را نمی توان از منظر سیاست های اقتصادی یا عدالت اجتماعی چپ گرا دانست، تازه بدون این که درباره ی سکولاریسم صحبتی کنیم. سوابق حزب الله در سیاست داخلی لبنان با سکوت در مورد مسائل عدالت اجتماعی یا ائتلاف با فاسدترین گروه های سرمایه داری، مانند امپراتوری اقتصادی حریری و جنبش امل، مشخص می شود. به علاوه، حزب الله (در فاز اولیه اش، پیش از ظهور حسن نصرالله) در تعقیب و پیگرد چپ گرایان در لبنان شرکت کرده بود. برای حزب

الله هنوز ستایش از مبارزان کمونیستی که پیشتاز مقاومت مسلحانه در مقابل اسرائیل بودند دشوار است (گرچه حسن نصرالله حداقل یک بار در یک سخنرانی از آن‌ها ستایش کرد).

بنابراین گنج‌کننده است که علی‌رغم این واقعیت که هیچ یک از جناح‌های متخاصم (داخلی یا خارجی) در سوریه اعتبارنامه‌های چپ‌گرایانه یا پیشرو ندارند، بسیاری از مدافعین غربی شورشیان سوریه چنان صحبت می‌کنند که گویا آن‌ها (یعنی مدافعین غربی) دارای برتری اخلاقی هستند. آن‌ها چنان صحبت می‌کنند که گویی روسیه نماینده‌ی امپریالیسم است، که هست، در حالی که پشتیبانان شورشیان (ایالات متحده و رژیم‌های حاشیه خلیج فارس) نماینده‌ی -به بیان خودشان- انسان‌گرایی هستند. این امر بلافاصله در پی سوابق فراموش‌شده‌ی ایالات متحده و رژیم‌های حاشیه خلیج فارس رخ می‌دهد، که برای حمایت از جنایات رژیم سوریه در طول ده‌ها سال مسئولیت زیادی بر دوش دارند. ایالات متحده و دولت‌های حاشیه خلیج فارس بودند که از مداخله‌ی سوریه در لبنان در سال 1976 حمایت مالی کردند (در حالی که اتحاد جماهیر شوروی با آن مخالف بود)، و آن‌ها بودند که از مداخله‌ی سوریه در لبنان در سال 1991 نیز حمایت کردند.

در دنیای عرب‌زبان، برخی دیگر رژیم سوریه و حزب الله را به علت عضویت آنان در آن چه «اردوگاه ممنوع» (به معنای تحت‌اللفظی، اردوگاه «امتناع») نامیده می‌شود چپ‌گرا می‌دانند. این لفظ به اردوگاهی ارجاع دارد که با تن دادن به نظم منطقه‌ای جهان عرب در کنار اسرائیل مخالف است. اما این اعتقاد نادرست است. برای مثال، رژیم سوریه «طرح صلح عرب» به طراحی عربستان را پذیرفته بود، که اساساً مشروعیت اسرائیل درون مرزهای سال 1948 را در ازای عقب‌نشینی از قلمرو 1967 می‌پذیرد. به علاوه، رژیم سوریه مدت‌ها پیش نهضت آزادسازی بلندی‌های اشغالی جولان را ترک کرد. صحبت اخیر بشار اسد از «بازگشت بلندی‌های جولان» تفاوتی ایجاد نمی‌کند - مگر اینکه خیال کنیم این نواحی بدون هرگونه عملیات نظامی بازخواهند گشت. در این جا مقاومت فعالانه‌ی حزب‌الله علیه اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل و آزادسازی متعاقب آن، همان چیزی است که برای بسیاری از اعراب، علی‌رغم فقدان یک برنامه‌ی اقتصادی یا اجتماعی چپ، به آن یک هاله‌ی چپ‌گرایی اعطا می‌کند. این به تاریخچه‌ی طولانی همراهی میان چپ و جنبش ضداستعماری در خاورمیانه مربوط است. با این حال، زوال اخیر تصویر حزب‌الله نزد کشورهای عربی علاوه بر آژیتاسیون فرقه‌گرایانه‌ی رژیم‌های خلیج - که تأثیر زیادی دارد - معلول مداخله‌ی آن در سوریه نیز هست، مداخله‌ای که به معنای پشتیبانی از رژیم اسد از طریق مبارزه با شورشیان، و علاوه بر آن به معنی وارد ساختن هزینه‌ی سنگین به شهروندان و به تصویر حزب مقاومت در دنیای عرب‌زبان است.

اما سیاست‌های اقتصادی و مسئله‌ی عدالت اجتماعی تنها معیار برای قضاوت درباره‌ی چپ‌گرا بودن نیستند. موضع گروه‌ها نسبت به خطرات امپریالیستی و تهدید اسرائیل (که برآمده از مواضع اساسی آن‌ها هستند) نیز باید در نظر گرفته شود.⁶ در این رابطه، خطوط تمایزبخش از یک سو دقیق و از سوی دیگر گمراه‌کننده هستند: متحدین خارجی شورشیان سوریه (و برخی جناح‌های شورشیان سوریه) با ایالات متحده یا با رژیم‌های دست‌نشانده‌ی آن در خلیج هم‌راستا هستند؛ دیگران -مانند جبهه‌النصره، برخی عناصر ارتش آزاد سوریه، و برخی گروه‌های لابی برای اپوزیسیون سوریه در واشنگتن- یا با دولت اسرائیل یا با لابی طرفدار اسرائیل در واشنگتن

⁶ چرا باید؟ آیا همین امر همواره موجب انحراف چپ‌گرایان و قضاوت‌های نادرست آنان نشده است؟ تمرکز بر ضدیت با امپریالیسم و هواداری از دولت‌های محافظه‌کار که ظاهراً با امپریالیسم مخالف بودند چه سابقه‌ای در تاریخ دارد؟ - م.

هم‌راستا هستند. در طرف دیگر نبرد، دولت روسیه نیز متحد دولت اسرائیل است. رهبری پوتین به هیچ وجه سیاست‌های اسرائیل در فلسطین یا در منطقه را به چالش نمی‌کشد. پوتین اگر کاری کرده باشد تحکیم اتحاد روسیه-اسرائیل بوده است. در حالی که حزب‌الله و رژیم ایران یک حالت مقاومت علیه اسرائیل اتخاذ می‌کنند، رژیم سوریه در نگرش خود نسبت به تهدید اسرائیل نوسان دارد. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، این رژیم اکنون مدت زیادی است که نهضت آزادسازی جولان اشغالی را ترک کرده و «طرح صلح عرب» را پذیرفته‌است. رژیم سوریه در نقاطی از گروه‌های مقاومت لبنانی و فلسطینی حمایت کرده است (از جمله حمایت تسلیحاتی). با این وجود این حمایت‌ها بر اساس محاسبات خود رژیم انجام شده و ممکن است دولت سوریه در مقابل این گروه‌ها قرار بگیرد، همان‌طور که در 1976 در لبنان و دوباره بعداً در میانه - تا اواخر - دهه 1980 علیه حزب‌الله چنین کرد.

برخی اصول که باید در ارزیابی موضع چپ‌گرایانه درمورد سوریه در نظر گرفته شوند:

- در حالی که هیچ سازمان و جنبش فعال چپ‌گرای مهمی در هیچ یک از دو طرف تخاصم در جنگ سوریه وجود ندارد، مطالبات و بحث‌های چپ‌گرایانه را نباید نادیده گرفت یا فراموش کرد. فقرا در هر دو طرف تخاصم در سوریه می‌میرند، و فقرا در میان مبارزان رژیم و شورشیان حضور دارند. استدلال‌ات چپ‌گرایانه، حتی اگر فعلاً از نظر سیاسی برجسته نباشند، باید هم‌چنان مبنای تحلیل و فعالیت سیاسی قرار بگیرند.
- استناد به «مردم سوریه»، صحبت کردن از طرف مردم سوریه، به کار بردن واژگان به لحاظ آکادمیک مرسوم «عاملیت مردم سوریه»، با یک سنت غربی طولانی اشغال و استعمار به نام بومیان هم‌راستا است، حتی اگر این هم‌راستایی همیشه تعمدی نباشد. سوری‌هایی هستند که از شورشیان حمایت می‌کنند، سوری‌هایی هستند که از رژیم حمایت می‌کنند، و سوری‌هایی هستند که از هیچ کدام حمایت نمی‌کنند. آن‌ها همگی به خاطر مجموعه‌ی پیچیده‌ای از دلایل چنین می‌کنند. این انگاره که چپ‌گرایان باید کورکورانه از انتخاب سیاسی «مردم» یا بخشی از مردم (که بنا به مقاصد خاص انتخاب شده‌اند) پیروی کنند، خود یک آموزه‌ی سیاسی به قصد حمایت از یک گروه مبارزان است. توده‌ها می‌توانند به انتخاب‌های سیاسی خطایی دست بزنند و چپ‌گرایان - بیشتر از سایرین - نباید از استدلال‌ات عوام‌فربانه استفاده کنند.
- چپ‌گرایان نباید لزوماً کورکورانه از یکی از طرفین در ستیز مسلح پیروی کنند. ما می‌توانیم همگی موافق باشیم که اسد و رژیم او نمونه‌ی یک دیکتاتوری سبعانه هستند. این حرف با گفتن این که گروه‌های مسلح با اهمیت در میان اپوزیسیون سوریه باید مورد حمایت یا دفاع قرار گیرند یکسان نیست. چپ‌گرایان باید انتقادات یا پیشنهادات خودشان را بدون ترس از ارباب عنوان کنند، به ویژه ارباب مؤثر و همگانی اعمال شده توسط ائتلاف [دولت‌های] خلیج - ایالات متحده.
- شهروندانی در هر دو طرف جنگ وجود دارند.. تمام طرفین ستیز مسلح (یعنی رژیم سوریه و شورشیان، و همچنین تمام حامیان و پشتیبانان آنان) مرتکب جنایات جنگی شده‌اند. علی‌رغم این که هیچ داده‌ی قابل اتکایی درمورد کشتار و تخریب وجود ندارد، ما می‌دانیم که هر دو طرف به خاطر جنایات جنگی مقصر هستند، و رژیم سهم بسیار بیشتری از مسئولیت را به دوش دارد. اگرچه، تمام مطالعات و تحلیل‌ها از جنایات جنگی از یک طرف، یعنی طرف سازمان‌ها و رسانه‌های خلیج و غربی آمده‌اند. این انگاره که رژیم سوریه حق دارد بمباران کند یا شورشیان پشت شهروندان مخفی می‌شوند (حتی اگر در

مواردی صحیح باشد) همان استدلالی است که اغلب توسط صهیونیست‌ها برای توجیه قتل شهروندان فلسطینی استفاده می‌شود. این منطق را باید قاطعانه رد کرد. به طور مشابه، این انگاره که جنایات شورشیان سوریه باید نادیده گرفته یا بخشوده شوند چون رژیم سوریه جنایات جنگی بیشتری مرتکب گشته است اساساً مجوزی برای شورشیان سوریه است که جنایات جنگی بیشتری مرتکب گردند.

- چپ‌گرایان بیش‌تر از هر کس دیگری باید از بحث آزادانه در مورد سوریه استقبال کنند و باید تاکتیک‌های ارباب مشوقان و حامیان غربی شورشیان سوریه را رد کنند. چپ‌گرایان بیشتر از دیگران باید در واسازی رسانه^۷ و در خاطر نشان کردن تأثیر مالکیت مالی رسانه در غرب و در دنیای عرب‌زبان شرکت کنند.
- حمله به چپ ضدامپریالیست در غرب سنتی طولانی دارد. کسانی که در بحث در مورد سوریه شرکت می‌کنند نیاز دارند که مراقب باشند تا هنگام برشمردن اختلاف‌نظرها و انتقادات‌شان نسبت به کسانی که به عنوان چپ ضدامپریالیست شناخته می‌شوند این سنت را یاری و تقویت نکنند. ما نیاز داریم که انتقاداتی که منحصراً بر اساس ملاحظات مربوط به سوریه بر بخش‌هایی از چپ وارد می‌شود را از حملات کسانی که بخشی از نظم هژمونیک ایالات متحده هستند تفکیک کنیم.
- حمله به چپ، موجب مبالغه در نقش چپ در غرب، در جنگ سوریه، و در سطح کلان در دنیای عرب‌زبان می‌شود.
- اکثر مروجین این ایده که چپ در موضعش در مورد جنگ سوریه مقصر است به گروه‌هایی تعلق دارند که تحت حمایت مالی رژیم‌های حاشیه خلیج فارس یا دولت‌های غربی هستند، و احزاب دارای اعتبارنامه‌ی چپ به ندرت از چنین ایده‌ای حمایت می‌کنند. باید در این زمینه توجه کرد که حملات غربی به چپ از طرف حامیان شورشیان سوریه، با کمپین حملات علیه چپ در سراسر رسانه‌ی تحت مالکیت عربستان مقارن می‌شود.
- چپ‌گرایان باید از نفوذ صهیونیست‌ها، که اهداف آن‌ها نه به سوریه مربوط هستند نه به رفاه مردم آن، در صفوف بحث در مورد سوریه آگاه باشند.
- برخی از بلندترین صداهایی که وانمود می‌کنند برای مردم سوریه نگرانند افراد، سازمان‌ها و رژیم‌هایی هستند که هرگز به نگرانی برای مردم سوریه یا به طور کلی برای جان اعراب شهره نبوده‌اند.
- فلسطین به تمام مباحثات مربوط است، یا باید باشد. اما مسئله‌ی فلسطین توسط تمام طرفین جنگ مورد بهره‌برداری سیاسی قرار می‌گیرد. برای مثال، رژیم سوریه و حامیانش در استدلال خود از مسئله‌ی فلسطین به این صورت استفاده می‌کنند که هر اعتراض یا شورش مسلحانه‌ای علیه رژیم یک توطئه صهیونیستی است (اگرچه اسرائیل مسلماً در جنگ سوریه فعال است و در هر جنگ داخلی یا کشمکش در دنیای معاصر عرب فعال بوده است). حامیان صهیونیست شورشیان سوریه نیز از هر رخداد سیاسی احتمالی سوءاستفاده می‌کنند تا منافع اشغال و تجاوز اسرائیل را پیش ببرند.
- چپ به رفاه فقرا علاقه مند است^۸، و رژیم سوریه و شورشیان هیچ‌یک نگران فقرا نیستند. به علاوه، ائتلاف دول خلیج-غرب به ندرت تا کنون به گرفتاری فقرا در کشورهای خودشان، چه برسد به فقرای خارجی، علاقه‌مند بوده است.

⁷ media deconstruction

• چپ‌گرایان باید هم‌زمان که مداخله‌ی ایالات متحده، اروپا و کشورهای خلیج در سوریه را محکوم می‌کنند با مداخله‌ی روسیه در سوریه مخالفت ورزند. با این‌که روسیه یک بازیکن هژمونیک است، اما ایالات متحده هم‌چنان قدرت جهانی امپریالیستی برتری باقی می‌ماند که موجب مرگ، ویرانی و جنگ بیشتری نسبت به هر کشور دیگری روی سیاره می‌شود. دلایلی برای عدم اعتماد به انگیزه‌های روسیه در سوریه وجود دارد، اما دلایل بیش‌تری برای بی‌اعتمادی به انگیزه‌های ایالات متحده در سوریه و در سراسر دنیای عرب‌زبان وجود دارد.

نیاز است که یک بحث آزاد و باز در مورد سوریه وجود داشته باشد - هم در غرب و هم در خاورمیانه. اما چنین بحثی غیرممکن است چون تمام طرف‌های خارجی مداخله‌گر در سوریه منافع زیادی در معرض خطر دارند. زمانی که غیاب بحث بخشی از یک برنامه‌ی سیاسی است، چطور ممکن است یک بحث آزاد، فارغ از نفوذ تبلیغاتی لابیست‌های شورشیان سوریه در سرمایه‌های غربی، وجود داشته باشد؟ به علاوه، بحث عمومی در ایالات متحده از این هم محدودتر شده است: اتاق فکرهای واشنگتن دی سی، با توجه به تزریق پول خلیج به صندوق‌هایشان، اکنون بیش از همیشه در مظان اتهام هستند. آن‌چه به عنوان تحلیل بی‌طرفانه پذیرفته می‌شود اغلب لابی پنهان با پول خلیج است. تشکیلات سیاست خارجی ایالات متحده برای مداخله‌ی نظامی سنگین‌تر ایالات متحده در سوریه فشار می‌آورد، و رژیم‌های خلیج نیز برای این مداخله فشار می‌آورند. البته، ایالات متحده هرگز دست از مداخله‌ی نظامی در جنگ سوریه برنداشته است و در پی طولانی شدن آن است، درست همان‌طور که در پی طولانی شدن جنگ‌های متعدد و ستیزهای داخلی در منطقه بود تا فشار بر اسرائیل تسکین یابد. هم‌چنان که تمام طرفین اذعان دارند، مداخله‌ی نظامی سنگین‌تر ایالات متحده احتمالاً به خون‌ریزی و کشتار بیشتر در سوریه منجر خواهد شد. هم‌چنین موشک‌ها و راکت‌های ایالات متحده - علی‌رغم تمام تبلیغات مغایر - همانند موشک‌های روسیه شهروندان سوری را به قتل می‌رسانند. روسیه تهدیدی برای سوریه و برای سوری‌هاست. اما ایالات متحده تهدیدهای بزرگ‌تری را متوجه سوریه، سوری‌ها و باقی دنیا (و حتی برای فضا، با توجه به نقشه‌های ایالات متحده در دهه 1960 برای انفجار یک بمب هسته‌ای بر روی ماه) کرده و می‌کند.

این مطلب ترجمه‌ای است از:

<http://www.jadaliyya.com/pages/index/25628/the-left-and-the-syria-debate>

⁸ البته باید توجه نمود که چپ مارکسیست نه نگران رفاه فقرا که متوجه مناسبات تولید و رهایی طبقه کارگر است. بیشتر به نظر می‌رسد که رفورمیست‌ها (چپ دموکراتیک) هستند که نگران رفاه فقرا در چارچوب نظام سرمایه‌داری‌اند و از دولت و سرمایه مطالبات اقتصادی دارند. ایشان بدون توجه به مناسبات تولیدی، در این توهم به سر می‌برند که گویا می‌توان بدون دست زدن به روابط تولید، حیطه توزیع را اصلاح کرد و کارگران را با الطاف طبقه سرمایه‌دار درون نظام هضم کرد - م.